اسلام ضامن امنیت، نظم، وحدت و صلح جهانی
ان الله یامر بالعدل والاحسان

بنام **خداوند وجدان** و **عقل** - که فرمان دهد مردمان را به **عدل**
مدیران چو بر **عدل** باشند و **مهر** (صالح) - جهان می شود چون **بهشت** پر ز **مهر**
زندگی رشد است جانا بهر رشد آماده شو - چون **خدا خواست** روید ز تو **شاهانه شو**
جمله نامرادی ات از طلب مراد توست - طالب **مهروداد** باش تا که مراد آیدت

انسان : ظلم(-)، عدالت(o) و احسان(+)
انسان موجودی است که برای رسیدن به خواسته‌ها و نیازهایش «**حق انتخاب**» دارد. می‌تواند با **ظلم** به آن‌ها برسد، یا با **پرهیز از ظلم** و با رعایت **عدالت و انصاف**، به خواسته‌های خود دست یابد. **پیامبران** توصیه کرده‌اند که انسان خواسته‌هایش را با «**عدالت**» (قوانین عادلانه) دنبال کند و اگر توانست، با «**احسان**» به افراد ضعیفی که توانایی رسیدن به حقشان را ندارند نیز کمک کند تا آنان هم به **حق** خود برسند. **(ان الله یامر بالعدل والاحسان)**
دایره مستکبرین یا ظالمین (-) ، دایره شهروندان عادی (o) ، دایره **مدیران یا صالحین** (+)
دین و **مدیریت زندگی** را می توان به دو نوع خوب و بد تقسیم کرد. «**دین بد**» (ظلم و استکبار) و «**دین خوب**» (مهربانی و اسلام). **دین سوم و میانه** ای هم وجود دارد بنام «**دین عدالت یا ظلم نکردن**» .
دین ظلم نکردن و عدالت کف دین اسلام یا «**دین مهربانی**» است که باید در جامعه اجباری و **قانونمند** باشد. ولی احسان و مهربانی «**دین مثبت**» باید آزاد و اختیاری باشد. این ساختار **حقوقی** دین در جامعه است که باید توسط دولت اسلامی مراعات شود. یعنی مدیران و مسئولان و کارمندان دولت باید «**صالح**» باشند. یعنی التزام عملی هم به موازین **حقوقی** «**عدالت**» داشته باشند و هم به موازین **اخلاقی** «**احسان**» ولی شهروندان عادی فقط باید ملتزم به موازین **حقوقی** (قانونی) و «**عدالت**» باشند. موازین اخلاقی برای آنها اجباری نیست، مستحب است. لذا بنظر می رسد جمهوری اسلامی ایران به یک ساماندهی مجدد سیاسی و مدیریتی نیاز دارد که مدیران از میان «**صالحان**» انتخاب شوند که به هر دو بخش «**عدالت**» (حقوق) و «**احسان**» (اخلاق اسلامی) ایمان داشته و التزام عملی از خود نشان دهند.
بزرگترین **ظلمی** که انسان می تواند مرتکب شود این است که بصورت حق بجانب فقط مطالبه گری کند. ما باید بدانیم که به هر جایگاه و نعمتی که رسیده ایم از لطف و امکانات جامعه و خدماتی بوده است که از جامعه دریافت کرده ایم. باید قدردان جامعه و مردم کشورمان باشیم و برای قدردانی و جبران باید به همان اندازه که از جامعه خدمت دریافت می کنیم به جامعه بازگردانیم و به مردم و به جامعه خدمت کنیم تا «**انصاف**»، «**عدالت**» و «**مهربانی**» را بجای آورده باشیم وگرنه **ظالم** ایم.
ان الله یامر بالعدل والاحسان :

فیزیک و متافیزیک (جسم و معنا)
متصل چون شد **دلت** با **آن متا** - هین بگو مهراس از **این متا**
آن متا : متافیزیک و معنای جهان **(خداوند)** ، **این متا :** متافیزیک و معنای انسان **(عقل)**
هر فیزیکی یک متافیزیکی دارد. هر جسم، ظاهر و شکلی یک معنا، باطن، روح یا فکر و هوش و عقلی دارد. هر آنچه را که بشر ساخته با فکر و هوش و عقل خود ساخته و هر آنچه را هم که طبیعت ساخته یا می سازد با فکر و هوش و عقل خود ساخته و می سازد. **خداوند عقل، هوش و متافیزیک زندگی و جهان** (فیزیک) **است.**
زندگی رشد است جانا بهر **رشد** آماده شو - چون **خدا خواست روید** در تو شاهانه شو
که تو **آن هوشی** و باقی هوش پوش - خویشتن را گم مکن یاوه مکوش
عقل انسان گاه چیره گه نگون - **عقل یزدان** ایمن از ریب المنون

متصل چون شد دلت با **عقل عرش** - هین بگو مهراس **از عقل فرش**
عقل عرش هست امر حق در مهر و داد - امر حق هست امر لا یزال
ان الله یامر بالعدل والاحسان
عقل عرش، همان عقل پیامبران است که همگی زیست عادلانه، منصفانه و مهربانانه را به بشریت توصیه کرده اند.
بنابراین می توان نتیجه گرفت که ما برای زندگی خود باید یکی از دو عقل «**عقل زمینی**» یا «**عقل آسمانی**» را انتخاب کنیم. عقل زمینی، عقل استکباری (امپریالیسم آمریکا) و عقل آسمانی، عقل الهی (ایران اسلامی) است.

بازنگری در دین و علوم انسانی (مدیریت)
من بر این باورم که اشکال مدیریت دولتی و حکمرانی در کشور ما ریشه در آموزش نادرست «**دین**» و «**اخلاق/معرفت**» یا «**مدیریت/علوم انسانی**» و «**حقوق**» و در عدم شناختِ درست از «**انسان**» نهفته است؛ چرا که وقتی انسان به‌درستی شناخته نشود، آموزش‌های دینی نیز از مسیر خود منحرف می‌شوند. به نظر من، مولانا توانسته است پیوند میان «**دین/علوم انسانی**» و «**انسان**» را به درستی بازشناسی کند. او انسان را موجودی سه‌گانه و به‌هم‌پیوسته از «**روح**»، «**جسم**» و «**ذهن**» می‌داند. اگر دین و انسان را بر پایه این الگوی مولوی به دانش‌آموزان بیاموزیم، نه تنها با نفرت و گسست مواجه نخواهیم شد، بلکه آنان دین را به عنوان راهکاری برای مدیریت و تعالی زندگی خویش، با اشتیاق پذیرا خواهند شد.
استدلال من این است که نقص در آموزش دین، محصولِ شناختِ ناقص از ماهیت انسان است. در واقع، تا زمانی که ابژه یا موضوع آموزش (یعنی انسان) به‌درستی تبیین نشود، فرآیند آموزش دین نیز دچار خطا خواهد بود. مولانا با درک صحیح از این نسبت، انسان را موجودی مرکب از «**روح**»، «**جسم**» و «**ذهن**» تعریف کرده است. اگر نظام آموزشی علوم انسانی، دین و معرفت را از دریچه این نگاهِ انسان‌شناختیِ مولوی تدریس کند، دانش‌آموزان به‌جای تقابل و بیزاری با دین، آن را ابزاری کارآمد برای مدیریت زیست‌جهان و زندگی خود خواهند یافت.
به نظر من، مشکل اصلی در آموزش دین، ناشی از شناخت نادرست ما از خودِ «**انسان**» است. تا وقتی انسان را درست نشناسیم، نمی‌توانیم دین را درست آموزش دهیم. مولانا این رابطه را به‌خوبی می‌دانست؛ او انسان را ترکیبی از «**روح**»، «**جسم**» و «**ذهن**» می‌دید. اگر ما دین، علم و معرفت را با همین نگاهِ مولانا به دانش‌آموزان یاد بدهیم، دیگر کسی از دین متنفر نخواهد شد؛ بلکه همه می‌بینند که دین چقدر برای مدیریت و نظم بخشیدن به زندگی‌شان مفید و دوست‌داشتنی است.
بنظر من اساس دین و «**مدیریت/علوم انسانی**» بر پایه این آیه استوار است : **ان الله یامر بالعدل والاحسان.**
من اگر بخواهم راجع به «**دین**» نظر بدهم همانطور که از این آیه راهبردی بر می آید دین یا مدیریت زندگی را باید به دو بخش «**عدالت**» و «**احسان**» تقسیم کرد. «**عدالت**» **واجب،** لازم، ضروری و **اجباری** است. اما «**احسان**» **مستحب** و **اختیاری** باید باشد. نماز و دعا و بعضی دیگر از آداب دین مثل «امر به معروف و نهی از منکر» اختیاری و مستحب اند ولی **ظلم نکردن به دیگران، دزدی نکردن و پرداخت مالیات باید اجباری و قانونی** باشند. کما اینکه امروز هم در ایران عملاً همینطور است و کسی را برای نماز نخواندن و روزه نگرفتن و امر به معروف و نهی از منکر نکردن جریمه یا زندان نمی برند.

دعا و نماز
بعضی ها طوری دعا و نماز می خوانند که انگار به خدا دستور می دهند که کارهایشان را بهتر و زودتر برایشان انجام دهد. در صورتی که باید برعکس باشد. باید طوری دعا و نماز بخوانند که از خدا راهنمایی بخواهند که آنها را در کارهایشان بهتر و روشن تر راهنمایی نماید تا بتوانند کارهایشان را بهتر انجام دهند.
بس دعاها کان زیان است و هلاک - از کرم می نشنود یزدان پاک

مولانا

انسان، کار، مالکیت و دیگر هیچ

انسان، یک موجود سه تکه ای است که این سه تکه بهم چسبیده اند. و این چسبندگی آنقدر این سه تکه را به هم مرتبط و وابسته کرده که کمتر انسانی می تواند بین این سه تکه تمایز قائل شود و عموما مردم فکر می کنند یکی بیشتر نیستند. این سه تکه عبارتند از: **روح یا اراده** که اصلی است و دو تکه و توانمندی یا ابزار دیگر که «**جسم**» و «**ذهن**» است. انسان وقتی پا به عرصه وجود می گذارد با امکانات اولیه ای که جامعه (و از جمله پدرومادر) در اختیارش می گذارند شروع به کار و فعالیت (زندگی) می کند. انسان بسته به اینکه چگونه از سرمایه ها و امکانات اولیه خود بهره ببرد و چگونه آنها را مدیریت کند می تواند زندگی خود را سامان دهد و توانائی ها و از جمله مالکیت خود را افزایش دهد. انسانها پس از گذراندن دوران کودکی وارد جامعه و زندگی اجتماعی می شوند و به یکی از دو گرایش خدمت گرفتن از جامعه و خدمت دادن به جامعه (خدمتگزاری) روی می آورند. شاید بیش از ۹۵ درصد مردم اولویت شان «**خدمت گرفتن و افزایش مالکیت خود**» و کمتر از ۵ درصد اولویت شان «**خدمتگزاری به جامعه**» باشد. کسانی که اولویت زندگی شان را «**خدمت به خلق**» قرار می دهند و در این راه با جدیت می کوشند، در عرف اسلامی «**صالح**» و در عرف تمدن غربی «**سوسیالیست**» نامیده می شوند. **پیامبران جزو صالحان** هستند. آنها قیام کردند تا انسانها را از مسابقه افزایش مالکیت که به ظلم و دشمنی منجر می شود باز دارند و آنها را با هم دوست و متحد کنند. شیوه زندگی پیامبران «**دین خدا**» نام گرفته است. از زمان پیامبران تا امروز طرفداران دین خدا با سکولار ها در حال رقابت و دشمنی اند. اما امروز ما باید چکار کنیم که زندگی خوبی داشته باشیم ؟ ما باید به توصیه پیامبران راه خدا و پیامبر را و توصیه پیامبران را در زندگی دنبال کنیم. ان الله یامر بالعدل والاحسان.

برای مدیریت جامعه به افراد صالح و پیامبرگونه روی آوریم و برای امور اجتماعی و مدیریت کشورمان به «**صالحان**» و دوستدار خدمتگزاری به مردم که امتحان خود را پس داده باشند رأی دهیم و آنها را برای تصمیم گیری امور کشور انتخاب کنیم. و اگر مانند غربیان به «**سکولارها**» و «**لیبرالیست ها**» رأی دهیم احتمال زیاد دوار افرادی مانند «**ترامپ**» و «نتانیاهو» و سایر سران دولت های غربی خواهیم شد که شعار «**حقوق بشر**» و «**دموکراسی**» می دهند ولی هیچ پایبند نیستند و به مردم و ملت های ضعیف و مظلوم ظلم و ستم روا می دارند و فقط به فکر منافع خود هستند.

فرق سکولار با مومن

مومن به معنا، روح و خدا قائل است و خود را از او می داند و متصل به او می داند و دعا می کند که «**خدایا مرا به خودم و جسمم وامگذار**». و برعکس سکولار خود را متصل به معنا و روح نمی داند و اگر دعا کند می گوید : «**خدایا مرا به خودم واگذار**». بنابراین سکولار «**ول**» است و یا دوست دارد که «**ول**» و «**رها**» باشد و به خدا و پیامبر و دین متصل نباشد. سکولار ها معمولاً خود را تابع مکتب «**لیبرالیسم**» می دانند.

انسانیت، رحم و دیگر هیچ

بزرگترین نقطه ضعف انسان حسادت، کینه ورزی و بی رحمی اوست. قرآن در سوره فلق حسادت را ریشه کینه ورزی و بی رحمی را نتیجه آن می داند. به همین دلیل مهربانی و رحم را مهم ترین صفت انسان دانسته و خداوند را **ارحم الراحمین** دانسته و همه سوره های قرآن با «**بسم الله الرحمن الرحیم**» شروع می شود.

خشت اول کج تمدن غرب (سازمان ملل)

خشت اول چون نهد معمار کج - تا ثریا می رود دیوار کج

اینکه جهان امروز رو به آشفتگی، جنگ و خشونت می‌رود، نتیجه‌ی همان خشت اولی است که سران جهان پس از پیروزی در جنگ جهانی دوم، در سازمان ملل متحد و به‌ویژه در شورای امنیت بنا نهادند؛ یعنی

تصویب قانون غیردموکراتیک «**حق وتو**». اگر سران کشورهای غربی این خشت اول را کج نمی‌گذاشتند و قانون وتو را مبنای مدیریت جهان قرار نمی‌دادند، امروز جهان به اینجا نمی‌رسید. اگر بر پایه دموکراسی، حقوق بشر و عدالت (سوسیالیسم) کار می‌کردند و با حیله، فریب و زور، رژیم صهیونیستی را بر سرزمین فلسطین تحمیل نمی‌کردند، شاید امروز شاهد این حجم از بی‌نظمی نبودیم.
بحران‌های کنونی جهان، از آشفتگی و خشونت گرفته تا جنگ‌های ویرانگر، ریشه در ساختار بنیادین سازمان ملل متحد دارد. خشت اولی که پس از جنگ جهانی دوم در شورای امنیت بنا شد، یعنی نهادینه کردن قانون غیردموکراتیک «**حق وتو**»، مسیر مدیریت جهانی را منحرف کرد. اگر ساختار سازمان ملل بر پایه اصول دموکراتیک، حقوق بشر و عدالت اجتماعی استوار می‌گشت و تحت تأثیر سیاست‌های توسعه‌طلبانه برای تحمیل رژیم صهیونیستی بر سرزمین فلسطین قرار نمی‌گرفت، امروز جهان با چنین بحران‌های عمیقی روبرو نبود. در واقع، کج‌گذاشتن خشت‌های اولیه، امروز منجر به فروپاشی نظم بین‌المللی جهان شده است.

آمریکا از ایران چه می‌خواهد؟
اگر پرسش را با این استعاره آغاز کنیم که «شیطان از انسان چه می‌خواهد؟»، پاسخ روشن می‌شود: آمریکا نیز همان را از ایران می‌طلبد. اگر نگاهی گذرا به تاریخ هفتاد ساله‌ی تقابل با ایران بیندازیم، می‌بینیم که آمریکا بیش از هفت دهه است که درگیر جنگ و تنش با ماست و ذره‌ای از مسیر خود عقب‌نشینی نمی‌کند.
سردمداران ایالات متحده، هویت و آرمانی را تعریف کرده‌اند که در آن، نه تنها ما ایرانیان، بلکه هیچ ملت دیگری را با خود برابر نمی‌دانند. هدف آن‌ها تنها یک چیز است: تثبیت خود به عنوان تنها قدرت مسلط بر جهان. شعار MAGA : (Make America Great Again) نیز تجلی عینی همین نگاه برتری‌طلبانه است؛ ادعای اینکه آمریکا همواره برترین کشور جهان بوده و خواهد بود.
در مقابل، انقلاب اسلامی ایران بر پایه هویت و آرمانِ برابری انسان‌ها، برگرفته از فرهنگ توحیدی و اسلامی، با این نگاهِ سلطه‌جویانه برخاست. در سال ۱۳۵۷، ایران برای نخستین بار در تاریخ، این ایدئولوژی برتری‌طلبی را به چالش کشید و اعلام کرد که تمام ملت‌ها حق برابری، استقلال و زندگی آزادانه را دارند. آمریکا این استقلال‌طلبی را برنتافت؛ چرا که می‌ترسید الگوی ایران، جرقه تغییر در سایر کشورها شود و مانعی بر سر راه چپاول و توسعه‌طلبی آن‌ها در جهان ایجاد کند. در واقع، آمریکا از اینکه ایران به کشوری عادی و مستقل تبدیل شود، هراس دارد. بنابراین، خواسته آمریکا از ایران و سایر ملت‌ها، همان چیزی است که در آموزه‌های اسلامی، خواسته‌ی شیطان از انسان قلمداد می‌شود: «بندگی، اطاعت محض و پذیرش نابرابری».

ریشه‌های تقابل ایران و آمریکا؛ استقلال در برابر سلطه‌گری
پرسش از خواسته‌های آمریکا از ایران، مستلزم درک تضاد بنیادین میان دو جهان‌بینی است. اگر بخواهیم از منظر معنوی نگاه کنیم، تقابل ایران و آمریکا مشابه تقابل میان علم (حقیقت) و جهل است. آمریکا طی هفت دهه گذشته، سیاست‌های خود را بر پایه هویتِ «**برتری‌طلبی**» بنا نهاده است؛ رویکردی که در آن ایالات متحده خود را نه تنها با ایران، بلکه با تمامی ملت‌ها برتر می‌بیند. شعار «MAGA» گواهی بر این مدعاست که آمریکا خود را فراتر از قواعد معمول بین‌المللی و به عنوان قدرت برتر مطلق می‌بیند.
در مقابل، انقلاب اسلامی ایران با اتکا به آموزه‌های توحیدی، مفهوم «**برابری ملت‌ها**» را مطرح کرد. جنبش سال ۱۳۵۷، با رد کردن ایدئولوژی سلطه‌گری، بر حق استقلال و آزادی تمامی کشورها تأکید نمود. این برخورد، تهدیدی برای نظم استکبارجهانیِ مبتنی بر سلطه و توسعه‌طلبی آمریکا بود. واهمه آمریکا از استقلال ایران، ناشی از این واقعیت است که استقلالِ یک کشور می‌تواند الگویی برای سایر ملت‌ها باشد و مانع از سلطه و چپاول آن‌ها شود. در نهایت، می‌توان گفت خواسته آمریکا از ایران، برخلاف اصول عدالت و برابری، بر پایه «**تسلط و تبعیت**» استوار است؛ همان الگویی که در آموزه‌های قرآنی، نماد **تسلط شیطان** بر انسان برای به بند کشیدن اوست.

پیامبران همه فیلسوفانه، عاقلانه، عالمانه و آگاهانه زندگی کرده اند و اولیای الهی و امامان بزرگوار نیز همچنین و همگی دیگران را دعوت به زیست عالمانه کرده اند. **سقراط ، فیلسوف یونانی** هم سعی می کرد مردم را به فهم و درک و زندگی آگاهانه وادارد و عاقبت شهید این راه شد. **پیامبران و فیلسوفان** آنقدر شبیه هم زندگی کرده اند که گویی آنها یک هدف و یک مسیر داشته اند.

Http://Iran.somee.com